

## سرمقاله

امروزه گزاره‌های مقبول و مشهوری دربارهٔ دین شنیده می‌شوند که واقع‌نمایی علمی نشده‌اند، مانند: «افراد دین‌دار دانش‌ستیزند»؛ «فهم ظاهری و تحت‌اللفظی متون قدسی به 'حقیقت' دینی نزدیک‌تر است»؛ «ایمان با خرد سازگار نیست»؛ و «همه ادیان مدعی‌اند که حقیقت خالص و مطلق را در اختیار دارند». بی‌تردید پاره‌ای از مؤمنان با این اندیشه‌ها موافق‌اند، ولی مؤمنان بسیاری در باورها و رفتارهایشان این‌طور نیستند؛ هرچند آن گروه اندک از صدایی بلندتر برخوردارند و مانند دو قطب‌سازی‌های سیاسی و فرهنگی، به «ساده‌سازی» مشغول‌اند؛ یعنی معیار «ما» در مقابل آن‌ها» را تبلیغ کنند. در میان این گزاره‌ها، موردی است که به‌نحو پیوسته و دوام‌دار حتی توسط برخی تحصیل‌کردگان و تفکرپیشگان مطرح می‌شود، اینکه دین همواره عامل بیشتر جنگ‌ها و خشونت‌ها بوده است یا مردم بیشتر از هر چیزی زیر نام خدا کشته شده یا رنج دیده‌اند. خیلی‌ها این سخن را حقیقتی تاریخی می‌پندارند. چون نمونه خواسته شود، جنگ‌های صلیبی، انگلیسیون، نزاع‌ها و خشونت‌های خاورمیانه و رخداد یازدهم سپتامبر به‌عنوان کمترین و دم‌دست‌ترین‌ها نام برده می‌شوند.

بگذار بر جنگ‌ها درنگ کنیم. بدون شک، دین عاملی اصلی در این جنگ‌ها بوده است، ولی نگاه بی‌غرض‌تر به تاریخ نشان می‌دهد که گُشتگان زیر نام دین در

تاریخ بشر بخش ناچیزی از تاریخ کُشتگان بشر است. مثلاً منبع به روز «دایرةالمعارف جنگ‌ها»، اثر چالرز فیلیپ و الکس اکسلرود، تاریخ جنگ‌های مضبوط را ثبت می‌کند. از ۱۷۶۳ جنگ ثبت شده در این اثر، تنها ۱۲۳ مورد آن، یعنی کمتر از هفت فی صد، به عنوان نبردهایی شمرده شده که انگیزه دینی داشته است و کمتر از دو فی صد کشتگان تمام جنگ‌ها با انگیزه دینی بوده است. در حالی که یک تا سه میلیون انسان در جنگ‌های صلیبی و سه هزار فرد در تفتیش عقاید کشته شده‌اند، حدود ۳۵ میلیون نفر تنها در جنگ جهانی اول، که نبردی سکولار بود، کشته شد. بسیاری از جنگ‌های باستانی نه بر مبنای دین، که برای توسعه قلمرو جغرافیایی یا قدرت، ایمن‌سازی جاده‌های تجاری یا واکنش به چالش‌های سیاسی درونی بوده است. تمدن‌های مصری، بابلی، آریایی، یونانی و رومی به باورهای دینی مناطق تازه گشوده‌شان روی باز نشان داده، حتی خدایی از مردم جدید را به گروه خدایان خود افزودند. نبردهای قرون میانه و دوره رنسانس هم عموماً با انگیزه‌های سیاسی و اقتصادی همراه بود، البته با همکاری و نه همراه انگیزه‌بخشی کلیسا. جهانگشایی مغول، که حدود ۳۰ میلیون انسان را کُشت، هیچ انگیزه دینی نداشت. در دوران مدرن نیز تبلیغات ناپلئونی، انقلاب آمریکا، انقلاب فرانسه، جنگ‌های درونی آمریکا، جنگ‌های جهانی اول و دوم، انقلاب روسیه، جنگ‌های کوریا و ویتنام، هیچ یک دلیل دینی نداشتند. در مواردی، به‌طور مثال جنگ جهانی دوم، متدینان هدف و قربانی بودند. حدود ۱۶۰ میلیون نفر در نسل‌کشی‌های قرن بیستم و حدود ۱۰۰ میلیون نفر تنها به‌دست حکومت‌های کمونیستی شوروی و چین کشته شدند، که هیچ یک دینی نبودند. مگر آنکه مانند برخی نویسندگان، خود کمونیسم را به‌عنوان «دینی دولتی» بشناسیم، زیرا خودکامه‌ای مطلق فرمان می‌راند که سخنش قانون و متن مقدس بود.

از لحاظ تاریخ‌انگاره‌ها و اندیشه‌ها، این تصور که ادیان ذاتاً به ترویج خشونت متمایل‌اند با اندیشه مدرن هم‌زاد است، اندیشه‌ای که بر آن بود که دین نتیجه غریزه‌ای فطری، فردی و غیرعقلانی است. نظریه‌پردازان دولت مدرن مانند اسپینوزا، هابز، لاک، ولتر و روسو نخستین کسانی‌اند که جنگ‌های اروپایی در قرن‌های ۱۶ و ۱۷ را جنگ دینی می‌نامند. «دین» (Religion) کاملاً معنایی تازه

می‌یابد که متفاوت از معنای اولیه‌اش در مقابل روحانی سکولار است؛ همچنین متفاوت از معنایی است که بعدتر توماس آکویناس (یکی از فضایل نه‌گانه ثانوی متفرع از فضیلت اصلی عدالت) به کار برد. معنای مدرن دین به مدد این نظریه‌پردازان می‌آید تا قدرت دولت را بر دین بگستراند: دولت سیستم متجسد و بیرونی است و دین امر باطنی و درونی. نخبه‌های مدرن ایده «جنگ دینی» را اختراع کردند، تا قدرت خود را بر کلیسا و دیگر رقیبان بگسترانند. این تصور با تکرار نخبگان و ایدئولوژی‌پروران به یک «اسطوره» تبدیل شد و امروزه اسطوره خشونت دینی مدعی پیروزی است، مدعی اینکه توانسته است دین را از سپهر عمومی بیرون سازد. پروسه‌ای که در عمل، نه به سکولار شدن، که به مقدس شدن دولت انجامید. این تقدس بعدتر به «ملیت‌پرستی» انجامید و «ملت» جای «دین» را گرفت؛ یعنی همان کاری را کرد که «دین» به دنبالش بود؛ مگر نه اینکه دین می‌خواست تا نظم اجتماعی خاصی را حاکم بسازد.

روشن شدن نادرستی پیش‌بینی‌های نظریه سکولارسازی در اواخر سده بیستم و تحولات سده بیست و یکم به کاوش‌های جدی دین‌پژوهی منجر شده است که بخشی عمده از آن را بررسی رابطه دین و خشونت تشکیل می‌دهد. این پژوهش‌ها سه پیش‌فرض را به ارزیابی گرفته‌اند: (۱) دین با خشونت همزاد است؛ (۲) دین گاهی با خشونت همراه است؛ و (۳) دین در رویارویی با وضعیتی واکنشی و ناپسند به خشونت می‌گراید. چنان‌که راس ادن نشان داده است، این پیش‌فرض‌ها با تئوری‌هایی از خداناباوری، نظریه سیاسی، روان‌شناسی، بخش مطالعات جهانی جامعه‌شناسی و دین‌شناسی اشباع شده‌اند. اما تنوع تئوری‌ها در درون این رشته‌های علمی از یک سو و پویایی خود مسئله از دیگر سو موجب شد که هیچ یک از این گمانه‌ها تأیید نشوند؛ لذا نتیجه قوی‌تر آن است که دین به‌خودی‌خود تولید خشونت نمی‌کند، بلکه در «شرایطی خاص» حامی و اسپانسر خشونت می‌گردد. کمیسیون کارنگی و اسکات ایلپای، در کار تفصیلی و محققانه خود، نشان دادند که این شرایط پنج‌گانه میان دین و خشونت پیوند برقرار می‌سازد: اجتماعی، روانی، تعلیمی، سیاسی و مذهبی. آن‌ها نتیجه گرفتند هنگامی که شرایط چندی برای خشونت مهیاست، دین به‌عنوان یک محلّ برای خشونت به کار می‌رود.

گذشته از جهل‌های تاریخی و تصویرسازی‌های مدرن و نیز شرایط زمینه‌ساز،

نمی‌توان سخن از تکریم جنگ در کتاب‌های مقدس را نادیده گرفت. ژرفا و گیرایی گیتا یا سرود خدایان در میانه جنگ‌ها رخ می‌نماید، تورات از نبرد موسی و پیروزی یوشع به بزرگی و بلندی یاد می‌کند و قرآن به تجویز «حرب» و «قتال» اقدام می‌ورزد. اما این تکریم در کنار تقدیس اخلاص و عشق در گیتا، پیام‌های جنگ‌ستیزانه اشعیا در تورات و محوریت سلم و سلام در قرآن قرار می‌گیرد. همچنین، ترویج شعایر یا عواطفی که می‌توانند به زایش یا افزایش خشونت بینجامند، هم در فرهنگ‌های دینی گوناگون قابل پیگیری است. از دیگر سو، ده‌ها ویژگی اعتقادی، اخلاقی، روانی و شعایی دیگر در ادیان وجود دارد که به‌علاوه بافت‌های تاریخی، جغرافیایی، فرهنگی و زبانی، بحث از نسبت دین خاص با جنگ و خشونت را پیچیده‌تر و چندوجهی‌تر می‌سازد.

در ویژه‌نامه پیشین، پایدیا به دو جنبه موضع دین و خشونت پرداخت: رابطه ذاتی دین و خشونت؛ رابطه برخی باورها، رفتارها و احساسات دینی با خشونت. پایدیا وعده سپرد تا جنبه سوم موضوع یعنی رابطه دین‌های خاص و خشونت را در دفتری دیگر به معرفی و بحث گیرد. این دفتر وفای به آن وعده است. اگرچند در این دفتر، شمار مقاله‌های ترجمه‌ای به سنت پایدیا کاهش یافته است، حجم گسترده این ترجمه‌ها طوری‌اند که سنت پایدیا را در زمینه تقدم ترجمه بر تألیف پاس داشته است. دفتر حاضر مقاله‌های تألیفی و ترجمه‌ای زیر را دربرمی‌گیرد.

نوشتار نخست با عنوان «اسلام و خشونت سیاسی» ترجمه‌ای از مقاله اسلام‌شناس معروف معاصر، جان ال. اسپوزیتو است که با بررسی ریشه‌ها، اهداف و برنامه‌های جنبش‌های جهادی جهانی، از قبیل القاعده و داعش، دیدگاه قرآن و شریعت اسلامی را درباره خشونت، جهاد و جنگ جویا شده و نشان داده است که تروریسم اسلامی معاصر چقدر با قرآن و شریعت اسلامی بیگانه است. نوشتار دوم با عنوان «پس‌زمینه الهیاتی خشونت در اسلام» ترجمه‌ای از مقاله عدنان اصلان، نواندیش دینی مسلمان است. این نوشتار به بررسی نقش خشونت در قرآن، سنت و الهیات اسلامی پرداخته و پس از بررسی علل اقدامات خشونت‌آمیز معاصر، برخی راه‌حل‌های الهیاتی برای برون‌رفت از این مشکل پیشنهاد داده است. نوشتار سوم با عنوان «کالبدشکافی جهاد؛ از خشم تندروان تا رحم میانه‌روان» اثر دین‌پژوه معاصر، محمد محق است که با تمرکز روی کتاب *مسائل فی فقه الجهاد* (تألیف

ابوعبدالله المهاجر) و کتاب *فقه الجهاد؛ دراسة مقارنة لاحكام الجهاد و فلسفته فی ضوء القرآن و السنة* (تألیف یوسف قرضاوی)، دیدگاه سنتی‌های معتدل و اسلام‌گرایان تندرو را بررسی و ارزیابی کرده است. نوشتار هیچ یک از این دو دیدگاه را چاره ریشه‌ای برای مشکل جهادیسیم افراطی ندانسته و از این رهگذر، انتقاداتی را بر هر دو دیدگاه وارد کرده است. نوشتار چهارم با عنوان «اسلام، قرائت معطوف به خشونت و نقد نظریه ذات‌گرایی» مقاله‌ای از سیدیحیی موسوی، از اعضای هیئت تحریریه پایدیا است که به نقد نظریه ذات‌گرایی (دیدگاهی که اسلام را در سرشت خود خشونت‌بنیاد معرفی می‌کند) پرداخته است. نوشتار با تفکیک دو نوع روایت متن‌محور و رویدادمحور از این نظریه، انتقاداتی را متوجه هر دو روایت ساخته و سپس عوامل شکل‌گیری قرائت معطوف به خشونت از اسلام را بررسی کرده است. نوشتار پنجم با عنوان «اسلام باطنی: تجربه دینی و سیطره حکومت» ترجمه‌ای از مقاله کاتلین فودی است که چرخش نواندیشان مسلمان همچون سروش و شبستری را به سمت «تجربه دینی» به بحث گرفته و نحوه بازخوانی آن‌ها از منابع سنتی اندیشه اسلامی را زیرسؤال برده است. نوشتار ششم با عنوان «امر مغفول؛ خشونت علیه اسلام» مقاله‌ای از رضا اکبری، از اعضای پایدیا است که به جنبه نسبتاً مغفولی از بحث نسبت اسلام و خشونت پرداخته است که در حاشیه و سایه پدیده خشونت اسلامی مورد غفلت واقع شده است؛ خشونت علیه اسلام. نوشتار پس از نگاهی گذرا به پیشینه خشونت انجام‌گرفته علیه اسلام، مصادیق خشونت علیه اسلام را در سه حوزه حقوق، رسانه و حمایت از پروژه بنیادگرایی اسلامی برشمرده و علل این‌گونه خشونت‌ها را واکاوی نموده است. نوشتار هفتم با عنوان «نقد ایده برخورد ادیان از منظر حکمت خالده» ترجمه‌ای از مقاله مشترک جیمز کاتسینگر و ولید الانصاری است. این دو نویسنده، که یکی به سنت مسیحی و دیگری به سنت اسلامی تعلق دارند، معتقدند که برخلاف دیدگاه هانتینگتون، برخورد تمدن‌ها امری اجتناب‌ناپذیر نیست، زیرا این برخورد نه معلول اصل دین، بلکه معلول برداشت نادرست از اندیشه‌های دینی است. نویسندگان با توصیف مبانی الهیاتی فهم مسیحی از مسیح و فهم اسلامی از جهاد نشان می‌دهند که چگونه هر دو سنت در راستای توجیه خشونت مورد بدفهمی و تفسیر نادرست واقع شده‌اند. نوشتار هشتم با عنوان «تاریخ مختصر جنگ در عهد عتیق و سنت تفسیر

یهود» ترجمه‌ای از مقالهٔ دین‌شناس مشهور، روون فایرستون است. نوشتار با رویکردی تاریخی، دیدگاه یهودیت را درباره خشونت به بحث گرفته و نشان داده است که در طول زمان، به اقتضای اوضاع زمانه و پیش آمدن شرایط محیطی مختلف، فهم مفسران از آموزه‌های عهد عتیق دستخوش تغییر شده است. نوشتار نهم با عنوان «خشونت در عهد جدید و تاریخ تفسیر» ترجمه‌ای از مقالهٔ لئو دی. لِفُور است که خشونت در عهد جدید را در بستری کاملاً مسیحی بررسی نموده و از منظر تاریخ تفسیر کتاب مقدس به تحلیل روابط خشونت‌بار مسیحیان با یهودیان، مسلمانان و مسیحیان بدعت‌گذار پرداخته است. نوشتار با بررسی تغییرات تدریجی صورت‌گرفته در برداشت‌های مفسران از عهد جدید، نشان داده است که چگونه به مرور زمان، خوانش آمیخته با لطف و شفقت جای خود را به قرائتی خشونت‌بار داده است. نوشتار دهم با عنوان «دین و خشونت در سنت‌های هندوئی» ترجمه‌ای از مقالهٔ هندوشناس برجسته، جفری دی. لانگ است. نوشتار با تمرکز روی مسئلهٔ قربانی کردن حیوان و مسئلهٔ وظایف پادشاهان (که شامل راه‌اندازی جنگ‌ها نیز می‌شود) موضع سنت‌های هندوئی را دربارهٔ نسبت دین و خشونت بررسی کرده و نشان داده است که چگونه جریان اصلی تفکر هندوئی نسبت به خشونت موضع دوگانه دارد. نوشتار یازدهم با عنوان «وضعیت استثنایی در بودیسم» ترجمهٔ مقاله‌ای از بودائی‌شناس مشهور، میشل جریسون است. نوشتار، با تمرکز بر استثنایی که متون سه مکتب بودائی تراوادا، مهاییانا و وجرایانا برای قانون ممنوعیت خشونت قائل شده‌اند، نشان داده است که برخلاف تصویر جهانی از بودیسم، که این آیین را به مفهوم صلح‌گره می‌زند، بودیسم نیز مثل سنت‌های دینی دیگر تاریخی سرشار از اقدامات خشونت‌آمیز دارد. نوشتار دوازدهم با عنوان «هایدگر و خشونت؛ تحلیلی هستی‌شناسانه از خشونت در عصر مدرن» مقاله‌ای از خلیل صدرا، از اعضای پایدیا است که می‌کوشد، به یاری مباحث هایدگر، تحلیلی هستی‌شناختی از ماهیت خشونت در عصر مدرن ارائه دهد. نوشتار نشان می‌دهد که علم جدید ماهیت ماته‌ماتیکال دارد و این ویژگی موجب می‌شود که این علم استعدادی بیشتری برای ایجاد خشونت از خود بروز دهد. نوشتار سیزدهم با عنوان «درهم‌تنیدگی انسان و خشونت؛ بررسی علل اجتماعی خشونت‌گرایی» مقاله‌ای از سیدحسین حسینی الهی، از اعضای پایدیا است. نوشتار از منظری درجه دو به

بررسی علل اجتماعی خشونت پرداخته و مهم‌ترین دیدگاه‌های مطرح در این زمینه، از قبیل نظریه رقابت تقلیدی، نظریه انحراف اجتماعی، نظریه فردیت‌زدایی و نظریه سرایت اجتماعی را در کنار یکدیگر به بحث گرفته است. نوشتار چهاردهم و پایانی با عنوان «خشونت و ماهیت هرمنوتیکال امر دینی» مقاله‌ای از سیدحسین اشراق، مدرس و پژوهشگر فلسفه است که مروری کلی به دیدگاه‌های موجود درباره نسبت دین با خشونت دارد. نوشتار ضمن بررسی زوایای مختلف این بحث، راه‌حلهایی برای حل معضل خشونت دینی پیشنهاد می‌دهد.

همان طور که از معرفی اجمالی مقالات روشن شد، از میان چهارده نوشته این دفتر، یازده مورد نخست آن به بررسی نسبت یک سنت دینی خاص با خشونت می‌پردازد. شش نوشتار نخست درباره دین اسلام است و از جهات گوناگون مطالب مختلفی را می‌گویند که به صورت مستقیم یا غیرمستقیم به بحث نسبت اسلام با خشونت ارتباط می‌یابد. نوشتار هفتم هم‌زمان به دو سنت اسلامی و مسیحی می‌پردازد. چهار نوشتار بعدی، یعنی نوشتارهای هشتم تا یازدهم، به ترتیب به بررسی نسبت یهودیت، مسیحیت، هندوئیسم و بودیسم با خشونت اختصاص دارند. سه نوشتار پایانی نیز بیانگر مطالبی هستند که مختص یک سنت دینی خاص نیستند. امید می‌رود که این دفتر پایداری در معرفی جنبه‌های تازه‌ای از مباحث به روز پیرامون نسبت دین و خشونت برای خوانندگان محترم موفق باشد و در تشویق و تعلیم پژوهشگران و اندیشه‌ورزان و معرفی ادبیات موضوع، مفید واقع گردد.

سردبیر

دانشگاه نوتردام مریلند - آمریکا

